

دکتر محسن جابری عربلو

تحقیقی در مبانی فقهی حبس

مسأله «حبس» و کسانی که حبس آنها، واجب یا جایز است در کتب فقه و حدیث ضمن ابواب مختلف و متفرق، ذکر شده و فصل مستقل و باب علیحده برای آن گشوده نشده است.

با توجه به اهمیت مسأله و مطرح شدن آن در نظام اسلامی، اینجانب مناسب دیدم تا آن را در یک مقال مستقل، مورد بحث قرار داده و مدارک مربوطه ارائه کنم و با بضاعت علمی و توان اندکی که هست، حتی الامکان ابعاد آن را توضیح دهم تا برای طالبان و علاقمندان، مطالعه آن آسان شود. و راه برای تحقیق و تتبع بیشتر هموار گردد.

معنی حبس در لغت :

حبس به صورت مصدر به معنای : منع، امساک، ضد تخلیه و بازداشتن است و بر مکان حبس (محبس) نیز اطلاق شده است^۱.

این منظور در لسان العرب از سیبویه نقل کرده که گفته است :

۱- المصباح المنیر فیومی. الصحاح جوهری، تاج العروس (شرح قاموس) زبیدی، ذیل

«حبس»، فرهنگ دکتر محمد معین، ج ۱، ص ۱۳۳۸.

محبس (بکسر باء) جای حبس، و محبس (بفتح باء) مصدر می‌باشد، و همو، در رابطه با واژه «سجن» می‌نویسد: السجن (بالکسر) الحبس، والسجن (بافتح) المصدر، و منه قوله تعالى «رب السجن احب الي مما يدعوني اليه» يوسف / ۳۳، پس سجن بمعنی زندان و محبس است^۱ و این ماده (سجن) در آیات شریفه مکرر آمده چنانکه به حبس، نیز در قرآن کریم، اشاره شده است مثل «تحبسونهما من بعد الصلوة فيقسمان بالله ان ارتبتم، المائدة / ۱۰۶». اگرچه اکثر لغویین مشهور، سجن را بمعنی حبس گرفته و^۲ فرق بین آندو را بیان نکرده‌اند^۳، اما برخی از محققین مانند مرحوم میرزای قمی^۴ در مقام مقایسه این دو لفظ، گفته‌اند: حبس اعم است از سجن. چون سجن (بکسر سین بمعنی مکان معین و سجن بفتح) بمعنی زندانی کردن است در حالیکه حبس بمعنی مصدری، مطلق منع و بازداشت و سلب آزادی و محدود و محصور کردن است.

با توجه به احادیث و اخبار وارده در حکم حبس، می‌توان حبس را به دو قسم، تقسیم کرد.

حبس مؤبد (أبد)، حبس موقت.

وقسم اخیر (حبس موقت) نیز افرادی دارد به شرح ذیل :

حبس برای تعزیر (حبس تعزیری). حبس ضامن، حبس (متهم)^۵ برای تحقیق.

حبس تعزیری نیز موارد مختلفی دارد که ما اهم آنها را مورد بحث قرار خواهیم

داد.

البته، مبنای این تقسیم‌بندی، استقراء موارد حبس در نصوص اخبار و متون فقه است و مقصود از آن فقط توضیح این موارد است، و غرض از آن حصر عقلی دائر بین نفی و اثبات نیست. بدین جهت اقسام یاد شده هر چند به لحاظ مفهوم متفاوت‌اند ما به لحاظ مصداق ممکن است تداخل نمایند، بدین معنی که بیش از یک قسم بريك مورد صادق گردد.

۱- علاوه بر مراجع بالا، رجوع شود به مجمع‌البحرین طریحی، و نیز المنجد، و منتهی‌الارب صفی‌پور، ذیل «سجن».

۲- المصباح؛ الصحاح؛ القاموس؛ مجمع‌البحرین؛ لسان‌العرب و منتهی‌العرب - فی لغة العرب.

۳- جامع‌الشتات، چاپ سنگی، ۱۳۲۴ ه.ق، ص ۷۳۶.

۴- رجوع شود، به فقه‌الامام جعفر الصادق (ع)، شیخ محمد جواد مغینه، ج ۶، ص ۳۴۷.

الف - حبس مؤبد (أبد)، موارد این قسم در (خبر) صحیح حریر از حضرت صادق (ع) چنین بیان شده: لا یخلد فی السجن الاثلاثة: الذی یمسک علی الموت، یحفظه حتی یقتل، والمرأة المرتدة عن الاسلام، والسارق بعد قطع الید والرجل.^۱

بموجب این خبر، سه کس برای همیشه، حبس می‌شوند.

اول آنکه دیگری را نگاهدارد و شخص ثالث او را به قتل رساند، در این صورت قاتل، قصاص و «ممسک» نگاهدارنده، حبس ابد می‌شود.^۲

در این حکم، بین امامیه خلافی نیست، بلکه اجماعی است.^۳

و علاوه بر خبر مذکور، روایات دیگری نیز بر آن دلالت دارند مانند حدیث نبوی: «یقتل القاتل ویصبر الصابر» ای یحبس.^۴

و صحیح حلی از حضرت صادق (ع) که فرمود: قضی علی (ع) فی رجلین امسک احدهما و قتل الاخر قال: یقتل القاتل ویحبس الاخر حتی یموت غماً» یعنی حضرت علی (ع) امیرالمومنین (ع) در مورد دو نفر که یکی از آنها، انسانی را نگاهداشته و دیگری او را کشته بود چنین حکم فرمود: قاتل کشته می‌شود و حابس (نگاهدارنده) حبس می‌شود تا از غم بمیرد.^۵

۱- الوسائل شیخ حرعاملی، ج ۱۸ ص ۲۲۱ و جواهر الکلام شیخ محمدحسن نجفی، ج ۴۱، ص ۶۱۱.

۲- المقنعة شیخ مفید، ص ۷۴۵ و الانتصار سیدمرتضی، ص ۲۷۰.

۳- کتاب الخلاف نیخ طوسی، ج ۲، ص ۳۵۴؛ جواهر الکلام شیخ محمدحسن نجفی، ج ۴۲، ص ۴۶، مفاتیح الشرایع فیض کاشانی، ج ۲، ص ۱۱۳ و مبانی تکملة المنهاج آية الله خویی، ج ۲، ص ۱۲.

۴- الانتصار، ص ۲۷۰؛ کتاب الخلاف ج ۲ ص ۳۵۴ و مسالك الافهام شهیدثانی، ج ۲، ص ۴۵۸.

۵- متن خبر به اضافه اخبار دیگر در رابطه با این حکم در کتاب الوسائل، ج ۱۹ ص ۳۵ آمده و نیز رجوع شود به مسالك الافهام شهیدثانی، ج ۲، ص ۴۵۸؛ جواهر الکلام، ج ۴۲، ص ۴۶ و مبانی تکملة المنهاج آية الله خویی، ج ۲، ص ۱۲.

نظر فقهای اهل سنت :

از فقهای اهل سنت، مالك^۱ با این حکم (وجوب حبس ابد) مخالفت کرده و گفته است: اگر ممسك (نگاهدارنده) بداند که قاتل قصد قتل دارد، هردو، باید کشته شوند و اگر او مقتول را بگیرد و نگاهدارد به تصور آنکه قاتل قصد زدن او را دارد نه قتل، و بالاخره نداند که او قصد قتل دارد، در این صورت قاتل کشته می شود و ممسك به اشد مجازات محکوم می شود و مدت یکسال زندانی می گردد.

شافعی^۲ در رد این قول، کلام مبسوطی دارد از جمله می گوید: قصاص که در قرآن مجید آمده، بمعنی معامله بمثل است، و کسیکه مقتول را گرفته و نگاهداشته، مرتکب قتل نشده تا کشته شود بلکه فقط مقتول را حبس کرده، و حبس هرچند معصیت است اما در هر صورت قتل نیست تا قصاص شود، بلکه این فعل فقط تعزیر دارد، خواه حابس، از قصد قتل باخبر باشد و خواه بی خبر (وبالاخره، مقابله به مثل در اینجا حبس حابس (ممسك) است نه قتل او. شافعی اضافه می کند:

از حضرت علی (ع) روایت شده: در مورد دو کس که یکی از آنها انسانی را گرفته و نگاهداشته و دیگری او را عمداً به قتل رسانده بود، فرمود: «يقتل القاتل ويحبس الاخر في السجن حتى يموت».

و شربینی در کتاب مغنی المحتاج^۳ می نویسد: شافعی این مسأله را برموردی قیاس کرده است که شخصی، زنی را نگاهدارد و مردی با وی (بزور) زنا کند که در این صورت، حد زنا برزانی جاری می شود نه ممسك (نگاهدارنده) او می افزاید (در مسأله مفروضه) ممسك، نه تنها، قصاص نمی شود، بلکه دیده، هم بروی واجب نیست و فقط، تعزیر می شود چون مرتکب گناه شده و لذا در حدیث آمده: یحبس فی السجن. و شرط مسأله مذکوره این است که قاتل مکلف باشد پس اگر انسانی را بگیرد و نگاهدارد تا دیوانه یا درنده ای او را بکشد در این فرض ممسك (نگاهدارنده) قطعاً قصاص می شود زیرا دیوانه یا درنده (عرفاً) قاتل شمرده نمی شوند (یعنی مسبب، قوی و مباشر ضعیف است، و لذا قصاص فقط بر مسبب است).

۱- تنویر الحوالمک (شرح موطأ مالک) جلال الدین سیوطی، ج ۳، ص ۷۵ و نیز رجوع شود

به کتاب البحر الزخار الجامع لمذاهب علماء الامصار احمد بن یحیی المرتضی، ج ۵، ص ۳۲۸.

۲- الام، شافعی ج ۷، ص ۳۰۰.

۳- مغنی المحتاج شربینی، ج ۴، ص ۸، چاپ مصر ۱۳۵۲ هـ.

بالجمله آنجائی که قاتل مکلف باشد بدون خلاف به عنوان مباشر قتل، قصاص می‌شود و اما ممسك، به نظر اکثر فقهای مذاهب از جمله ابوحنیفه و شافعی و احمد (طبق يك روایت) تنها مستوجب حبس و تعزیر است (چون مسبب بوده است).^۱ و مورد دوم از موارد حبس ابد، زنی است که مرتد^۲ گردد.

زن مرتده (بدون خلاف) کشته نمی‌شود، بلکه به حبس ابد با اعمال شاقه محکوم می‌گردد و در اوقات نماز زده می‌شود تا در زندان بمیرد.^۳

صاحب جواهر بر این حکم ادعای اجماع می‌کند.^۴

دلیل این حکم علاوه بر خبر یاد شده، روایات دیگری است که در بعض آنها آمده، از مرتده، طلب توبه می‌شود، چنانچه توبه نکند حبس موبد می‌گردد و در زندان بروی سختگیری می‌شود.

از جمله اخبار این مسأله، صحیحۃ حسن بن محبوب است از حضرت باقر و صادق (ع) بدین تعبیر (والمراة اذا ارتدت استتبت، فان ثابت والاخدت فی السجن وضیق علیها فی حبسها).^۵ و نیز صحیحۃ حماد از حضرت صادق (ع) در مورد زن مرتده از اسلام که حضرت فرمود: «لا تقتل و تستخدم خدمةً شديدةً وتمنع الطعام والشراب الا ما يمسك نفسها وتلبس خشن الثياب وتضرب علی الصلوات».^۶

۱- المغنی ابن قدامة، ج ۷، ص ۷۵۶.

۲- الارتداد هو الكفر بعد الاسلام. و کسیکه بعد از مسلمانی کافر شود، مرتد است. مرتد بر دو قسم است: فطری و ملی. مرتد فطری کسیست که بر فطرت اسلام متولد شود یعنی والدین او یا یکی از آنها مسلمان باشند و سپس از اسلام برگردد و مرتد ملی کسی است که ابتدا کافر بوده و بعد مسلمان شود و سپس برگردد. رجوع شود به شرائع الاسلام، ص ۳۵۷، شرح لمعه، ج ۲، ص ۳۲۲.

۳- شرح لمعه، ج ۲، ص ۳۲۴، مفاتیح الشرائع، ج ۲، ص ۱۰۴، مبانی تکملة المنهاج ج ۱، ص ۳۳۰.

۴- رجوع شود به کتاب الخلاف، ج ۲، ص ۴۳۳، جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۶۱۰.

۵- الوسائل، ج ۱۸، ص ۵۵۰، بعضی از فقهاء طبق خبر مزبور فرموده‌اند: اگر مرتده، توبه کند، توبه‌اش قبول و از زندان آزاد میشود (تحریر الوسیله، حضرت امام (قدس سره)، ج ۲، ص ۶۲۴، شرح لمعه، ج ۲، ص ۳۲۴).

۶- الوسائل ج ۱۸ ص ۵۴۹؛ جواهر، ج ۴۱ ص ۶۱۲ و مبانی تکملة المنهاج، ج ۱، ص ۳۳۰.

نظر فقهاء اهل سنت :

جمهور فقهاء اهل سنت چنانکه در *بداية المجتهد*^۱ آمده، در مسأله ارتداد، فرقی بین زن و مرد نگذاشته‌اند و مرتد را مطلقاً، واجب القتل دانسته‌اند و فقط ابوحنیفه گفته است که زن را بواسطه ارتداد نباید کشت، بلکه باید او را بوسیله حبس و ضرب براسلام، مجبور کرد.

اهل سنت در رابطه با قتل مرتد، حدیثی را از رسول خدا (ص) نقل کرده‌اند که فرمود: «من بدل دینه فاقتلوه» و با استناد به این حدیث، گفته‌اند هر شخص مکلفی دین حق را به باطل تبدیل کند، کشته می‌شود خواه مرد باشد و خواه زن.^۲

سوم. سارق که بعد از بریدن دست راست و پای چپ او، برای بار سوم، مبادرت به سرقت کند. بموجب خبر صحیحی که در آغاز بحث آوردیم چنین شخصی، نیز باید حبس مؤبد شود.

و بالاخره حکم حبس ابد در نوبت سوم سرقت، نزد امامیه، قطعی و اجماعی است.^۳ و نصوص اخبار بر آن دلالت دارد از جمله خبر زراره از حضرت باقر (ع) که طبق آن، حضرت در مورد مردی که دربار اول سرقت، دست راست و در بار دوم پای چپش بریده شده و بار سوم مبادرت به سرقت کرده بود، فرمود:

كان امير المؤمنين (ع) يخلده في السجن و يقول: اني لاستحيي من ربي ان الادلعه يداً يستتظف بها ولا رجلا يمشي بها الي حاجته»^۴.

و نیز صحیحه حلبی از حضرت صادق (ع) که در باب سرقت فرموده:

تقطع البدو الرجل ثم لا يقطع بعد ولكن ان عاد حبس وانفق عليه من بيت مال المسلمين.

۱- ابن رشد مالکی، ج ۲، ص ۳۸۳.

۲- الام، شافعی، ج ۶، ص ۱۴۸؛ الخلاف، شیخ طوسی، ج ۲، ص ۴۳۳؛ المهذب ابواسحاق

شیرازی ج ۲، ص ۲۲۲؛ المغنی ابن قدامه، ج ۸، ص ۱۲۳ و الاحکام السلطانیة، ماوردی، ص ۵۵.

۳- المقنعة، شیخ مفید ص ۸۰۲؛ الانتصار سید مرتضی، ص ۲۶۳؛ کتاب الخلاف شیخ طوسی،

ج ۲، ص ۴۶۹؛ الغنیة ابن زهره ص ۵۶۱؛ مفاتیح الشرائع فیض کاشانی، ج ۲، ص ۹۷؛ جواهر الکلام

شیخ محمد حسن نجفی، ج ۴۱، ص ۵۳۳ و مبانی تکمله المنهاج آیه الله خویی، ج ۱، ص ۳۰۴.

۴- الوسائل شیخ حر عاملی، ج ۱۸، ص ۴۹۶.

۵- الوسائل، ج مذکور، ص ۴۹۴.

و نیز (روایت) معتبر سماعه بن مهران که گفت: سألته عن السارق، وقد قطعت يده، فقال: تقطع رجله بعدیده فان عاد حبس فی السجن وانفق علیه من بیت مال المسلمین^۱.

نظر اهل سنت :

فقهاء اهل سنت در این مسأله اختلاف کرده‌اند: ابوحنیفه واحمد (طبق آنچه در کتاب الخلاف^۲ والمغنی^۳ آمده) از قول امامیه تبعیت کرده و گفته‌اند در بار سوم سرقت، مجازات سارق، حبس و تعزیر است نه قطع.

واما مالك وشافعی مخالفت کرده و گفته‌اند: در، بار سوم سرقت، دست چپ و در، بار چهارم، پای راست سارق قطع می‌شود و در مراحل بعدی تعزیر می‌شود^۴. در کتاب المذهب و مغنی المحتاج^۵، آمده: دلیل این قول روایت شافعی از ابوهریره است، بدین تعبیر :

ان رسول الله (ص) قال فی السارق : ان سرق فاقطعوا يده، ثم ان سرق فاقطعوا رجله، ثم ان سرق فاقطعوا يده ثم ان سرق فاقطعوا رجله .

صاحب کتاب الهدایة که براساس فقه ابوحنیفه تحریر شده، با اشاره به مطعون (معیوب) بودن حدیث مذکور، در تأیید قول اول می‌گوید: دلیل ما قول حضرت علی (ع) است که در مورد سارق فرمود :

«انی لاستحیی من الله تعالی ان لادع له یداً یا کلّ ویستجی بها ورجلاً یمشی علیها»^۷. او بهمین دلیل با بقیه صحابه مواجهه کرد و بر آنان غلبه نمود و اجماع

۱- همان کتاب، ج ۱۸، ص ۴۹۶ - و نیز رجوع شود به کتاب مبانی تکمله المنهاج تألیف آیه الله خویی، ج ۱، ص ۳۰۴-۳۰۶ و جامع المدارک آیه الله سیداحمد خوانساری، ج ۷، ص ۱۵۶.

۲- شیخ طوسی، ذ ۲، ص ۴۶۹.

۳- ابن قدامة، ج ۸، ص ۲۶۴.

۴- المدونة الكبرى روایت سحنون از مالك، ج ۱۶، ص ۸۲؛ بدایة المجتهد ابن رشد قرطبی، ج ۲، ص ۳۷۸.

۵- ابواسحاق شیرازی، ج ۲، ص ۲۸۳.

۶- خطیب شربینی، ج ۴، ص ۱۷۸.

۷- در کتب امامیه از جمله کتاب الخلاف، ج و ص مذکور، و نیز الوسائل ج ۱۸، ص ۴۹۵، حدیث بالا بانديك اختلافی نقل شده است.

صحابه (برحسب ابد) انعقاد و استقرار یافت مضافاً باینکه بریدن هردو دست و هردو پای سارق در حکم هلاک و نابودی او است در حالیکه حد بمنظور «زجر و منع» تشریح گشته است.^۱

چهارم، چهارمین کسی که طبق نصوص و فتاوی، حبس ابد می‌شود، کسی است که دیگری را اکراه کند بر قتل شخص ثالثی (بدین صورت که بگوید: بکش والاتورا می‌کشم) در اینصورت مأمور مجبور مباشر قتل، چنانچه بالغ و عاقل باشد، قصاص می‌شود و آمر (اجبار کننده) بنا بقول مشهور بلکه باجماع فقهاء حبس دائم می‌گردد تا در زندان بمیرد.

دلیل این حکم، علاوه بر اجماع، صحیحه^۲ زراره از حضرت باقر (ع) است که در کتاب کافی^۳ و وسایل^۴ چنین نقل شده:

«فی رجلٍ امر رجلاً یقتل رجلاً (فقتله، فقال: یقتل به الذی قتله ویحبس الأمر بقتله فی السجن حتی یموت»^۵.

بنوشته صاحب ریاض از این خبر، استفاده می‌شود که حکم اکراه در مورد قتل،

۱- الهدایه (شرح بدایه المبتدی)، رشدانی مرعینانی، ج ۲، ص ۹۴.

۲- جز مذکور در بالا (یعنی خبر حسن بن محبوب از علی بن رثاب از زراة از حضرت باقر (ع)، در متون اخبار و فقه بوصف صحیح، توصیف شده است. رجوع شود به کتاب روضة المتقین (شرح من لایحضره الفقیه) محمدتقی مجلسی، چاپ کوشانیپور، ج ۱۰ ص ۲۲۹؛ شرح لمعه شهید ثانی، ج ۲ ص ۳۲۸؛ جواهر الکلام نجفی، ج ۴۲ ص ۴۸؛ جامع المدارک آیه الله خوانساری؛ ج ۷ ص ۱۸۶ و مبانی تکملة المنهاج آیه الله خویی ج ۲ ص ۱۳ و کتب فقهی دیگر.

۳- ثقة الاسلام کلینی، ج ۷، ص ۲۸۵.

۴- شیخ حرعاملی، ج ۱۹، ص ۳۲.

۵- رجوع شود به کتاب ریاض المسائل سیدعلی طباطبائی، ج ۲، کتاب القصاص؛ شرح لمعه، شهید ثانی، ج ۲، ص ۳۲۸؛ جواهر الکلام، نجفی، ج ۴۲، ص ۴۷، جامع المدارک، خوانساری، ج ۷، ص ۱۸۶؛ فقه الصادق (ع) مغنیه، ج ۶، ص ۳۴۸. با توجه به منابع یاد شده و کتب دیگر، فقهاء عظام در این مسأله به خبر مزبور (صحیحه زراره، تمسک کرده‌اند در حالیکه آنچه در این روایت آمده، امر است نه اکراه. مرحوم آیه الله خوانساری می‌نویسد: (بانظر گرفتن معنای استعلاء یا علو در مفهوم آمر و چون) آمر اکثراً مأمور را مجبور و اکراه می‌کند بگونه‌ای که وی در معرض قتل قرار می‌گیرد و بناچار کار را انجام می‌دهد، لذا اطلاق کلام (در روایت) شامل صورت «اکراه» می‌گردد. جامع-المدارک ج ۷ ص ۸۶).

تحقق ندارد، وی این کلام را به اصحاب امامیه نسبت داده و می‌افزاید دلیل آن روشن است و در خبر صحیح به آن تصریح شده است بدین تعبیر:

«انما جعلت التقیة لیحقن بها الدماء فاذا بلغ الدم فلا تقیة»^۱.

وبه بیان دیگر چنانکه در مسالك^۲ و مفاتیح^۳ آمده، تقیه بمنظور حفظ (خونها) جانها مباح گشته و بهمین دلیل، نمیشود سبب (مجوز) خونریزی گردد.

نظر فقهاء اهل سنت:

فقهاء اهل سنت در این مسأله نیز اختلاف دارند:

ابواسحاق شیرازی در کتاب المذهب فی فقه الشافعی^۴ می‌نویسد:

اگر شخصی، دیگری را بر قتل انسانی که مستحق قتل نیست، اکراه و اجبار کند و او (پراثر تهدید) مرتکب قتل غیر، گردد، مکره (اجبار کننده) قطعاً قصاص می‌شود، زیرا او مسبب قتل بوده و وضعی ایجاد کرده که غالباً منجر به قتل می‌شود، مانند کسی که تبری بسوی غیر رها کند و او را بکشد و در مورد مکره (مجبور) دو قول است: قول اول این است که قصاص نمیشود زیرا این کار را برای دفاع از خویش انجام داده است.

و قول دیگر وجوب قصاص است، چون او عمداً و عدواناً مباشر قتل بوده است. ابواسحاق می‌گوید: قول دوم صحیح است یعنی «مسبب و مباشر» هر دو مسئولند و قصاص می‌شوند.

و در کتاب مغنی المحتاج^۵ از قول دوم به «قول اظهر» تعبیر شده است. و در کتاب الهدایة (شرح بدایة المبتدی)^۶ منحصراً این قول به شافعی نسبت داده شده است.

مؤلف کتاب الهدایة می‌نویسد: ابوحنیفه و محمد بن حسن شیبانی گفته‌اند:

۱- الکافی، ۲، ۶، ص ۳۲۰.

۲- شهیدثانی، ج ۲، ص ۴۵۸.

۳- فیض کاشانی، ج ۲، ص ۱۱۸.

۴- ج ۲، ص ۱۷۷.

۵- تألیف خطیب شربینی، ج ۴، ص ۸.

۶- رشدانی مرغینانی، ج ۳، ص ۲۰۲؛ و نیز رجوع شود به کتاب خلاف شیخ طوسی،

ج ۲، ص ۳۵۱؛ و کتاب بدایة المجتهد ابن رشد قرطبی، ج ۲، ص ۳۳۲.

اگر قتل عمدی باشد (چنانکه فرض مسأله، همین است) قصاص تنها بر مکره (اجبارکننده) است نه مکره (مجبور)، زیرا در چنین موقعیتی، مکره، بمنزله آلت و ابزار کار است و فعل حکماً به مکره، منسوب است.^۱

و فقیه حنبلی ابن قدامة در کتاب المغنی^۲ می‌نویسد: اگر سلطان، کسی را برکشتن و زدن دیگری بناحق، اکراه (اجبار) کند، قصاص یا دیه برهر دو (آمر و مأمر) واجب می‌شود.

و ابن رشد قرطبی در کتاب بدایةالمجتهد^۳ این قول را به مالک، نسبت داده و می‌افزاید: اعتماد و استناد مالکیه در این حکم (قصاص مکره) بر تشبیه مسأله به موردی است که شخصی از شدت گرسنگی، مشرف به موت گردد، در چنین موقعیتی حق ندارد که انسانی را بکشد. و بخورد.

ب - حبس تعزیری: این قسم انواع زیادی دارد و چون در این مقال مختصر، مجال بررسی همه آنها نیست، لذا به توضیح اهم موارد، اکتفا میشود.

۱- حبس مدیون:

در حدیث نبوی مشهور بر این نوع حبس، عقوبت اطلاق شده است، بدین تعبیر: «لی‌الواجد یحل عقوبته وعرضه»^۴.

در مجمع‌البحرین^۵ می‌نویسد: «لی» بمعنی مماطله و تأخیر در ادای حق است و در کتاب الوافی^۶ این لفظ به سوء الاداء (بدحسابی) معنی، شده است.

مولف مجمع‌البحرین می‌افزاید: «واجد» بمعنای «غنی» و غرض از «عرض» در حدیث ملامت مدیون می‌باشد.

و در متون فقهی «عرض» به «اغلاظ» (سخن درشت گفتن به مدیون) مثل:

۱- برای اطلاع بیشتر در مورد اکراه از نظر حنفیه به کتاب المبسوط سرخسی، ج ۲۴، ص ۳۸، رجوع شود.

۲- ج ۷، ص ۷۵۷.

۳- ج ۲، ص ۳۳۲، و نیز رجوع شود به کتاب الخلاف شیخ طوسی، ج ۱، ص مذکور.

۴- الوسائل، نیخ حرعاملی، ج ۶، ص ۹۰؛ جواهرالکلام نجفی، ج ۴۰، ص ۱۶۴؛

عروة الوثقی، آیه‌الله یزدی، ج ۳، ص ۵۱ و المغنی ابن قدامة، ج ۴، ص ۴۵۰.

۵- فخرالدین طریحی.

۶- فیض کاشانی، ج ۲، ص ۱۵۸، ج ۳، ص ۱۰۷.

ای ظالم، و «عقوبت» به حبس، تفسیر شده است.^۱

بموجب حدیث مذکور، هرگاه مدیون، غنی و قادر بر اداء حق بوده و از ادای آن، امتناع ورزد و تأخیر کند، حبس او از طرف حاکم شرع، بدون خلاف جایز است. دلیل این حکم علاوه بر حدیث یاد شده، اخبار دیگر است مثل خبر موثق عمار از حضرت صادق (ع) بدین تعبیر:

«ان علیا (ع) کان یحبس الرجل انا التوی علی غرمائه ثم یأمر به فیکسم ماله بینهم بالحصص فان ابی باعه فیکسم بینهم»^۲. یعنی حضرت علی (ع) کسی را که در دادن طلب مردم مامله و تأخیر می کرد حبس می فرمود و سپس امر مینمود تا اموال او بین طلبکاران تقسیم شو دو اگر او ابا می کرد اموالش را می فروخت و بین آنان تقسیم می کرد.

نظر اهل سنت :

از متون فقهی اهل سنت (حنفیه و حنابله) چنان استفاده می شود که آنان نیز طبق مضمون حدیث نبوی «لی الواجد یحل عقوبته وعرضه» فتوا داده و «حکم حبس مدیون مامل» را مورد تأیید قرار داده اند. فقیه حنبلی ابن قدامه در کتاب المغنی^۳ و کاشانی حنفی در کتاب بدایع الصنائع^۴ در رابطه با مطل (تأخیر قضاء دین)، علاوه بر حدیث مزبور، حدیث دیگری را نقل و به آن استدلال کرده اند بدین تعبیر: «مطل الغنی ظلم» کاشانی افزوده: چون امتناع از ادای دین، ظلم، محسوب است، ردای دفع ظلم، حکم حبس مدیون صادر می شود. و مولف کتاب، بدایة المجتهد ونهاية المقتصد^۵ می نویسد:

- ۱- کنزالعرفان سیوری، ج ۲، ص ۵۷؛ ریاض المسائل، ج ۲، کتاب القضاء؛ جواهر الکلام، ج ۴۰، ص ۱۶۴؛ جامع المدارک خوانساری، ج ۶، ص ۲۵؛ المغنی ابن قدامة، ج ۴، ص ۴۵۰.
- ۲- الوسائل، شیخ حرعاملی، ج ۶، ص ۱۴۷؛ الوافی فیض کاشانی، ج ۲، ص ۱۵۸، وج ۳، ص ۱۰۷؛ ریاض المسائل سیدعلی طباطبایی، ج ۲، کتاب انقضاء؛ جواهر الکلام، نجفی، ج ۲۵، ص ۲۸۱، و ج ۴۰، ص ۱۶۴ و جامع المدارک آیه الله خوانساری، ج ۶، ص ۲۵.
- ۳- ج ۴، ص ۴۵۰.
- ۴- ج ۷، ص ۱۷۳، و نیز رجوع شود به کتاب الهدایه، تألیف رشدانی مرغینانی ج ۳، ص ۷۷، و حاشیه ابن عابدین، ج ۵، ص ۳۸۰.
- ۵- ابن رشد قرطبی، چاپ استانبول، ج ۲، ص ۲۳۸، و نیز رجوع شود به کتاب مغنی المحتاج ج ۲، ص ۱۵۶.

هرگاه مدیون مالدار، از دادن حق طلبکاران، امتناع ورزد، آیا حاکم، مستقلاً می‌تواند مال او را بفروشد و میان آنان تقسیم کند یا باید مدیون را محبوس سازد تا او بدست (اراده) خویش، این کار را انجام دهد؟

گروهی از جمله مالك و شافعی قول اول را اختیار کرده و گفته‌اند: «حاکم، خود مال مدیون را می‌فروشد و داد طلبکاران او را می‌دهد، و اگر مدیون مفلس باشد، حکم حجر او را صادر می‌کند.

و جماعتی از جمله ابوحنیفه، قول دوم (حبس مدیون) را اختیار کرده‌اند. دلیل این قول، حدیث نبوی است: «لی‌الواجدیحل عرضه و عقوبته» و گفته‌اند: عقوبت - بمعنی حبس است.

بالجمله، حبس مدیون در صورت دعوی اعسار^۱ نیز مورد بحث فقهاء عظام، قرار گرفته است، اما این نوع حبس، برای تحقیق و کشف است چنانکه خبر (موثق) غیاث بن ابراهیم براین معنی، دلالت دارد. طبق این خبر، حضرت صادق (ع) از پدر بزرگوارش امام باقر (ع) چنین نقل می‌کند: «ان علیاً کان یحبس فی الدین فاذا تبین له حاجة وافلاس خلی سبيله حتی یستفید مالا»^۲.

توضیح بیشتر آنکه، وقتی مدعی‌علیه، با اعتراف به حق مدعی، ادعای اعسار کند و بگوید قادر بر اداء حق نیست، چنانکه قبلاً مالدار بوده یا اصل دعوی، مال باشد، مثل اینکه چیزی را بقرض ستانده و یا خریده و ثمن آن را نداده است، باید از طریق بینه، اثبات اعسار، کند یا طرف دعوای او، آن را تصدیق نماید، والا بنا بر قول مشهور، قاضی او را حبس می‌کند و به تبیین و تحقیق می‌پردازد تا حقیقت حال، بروی روشن گردد^۳.

۱- الاعسار، العجز عن أداء الحق. رجوع شود به کنزالعرفان فاضل مقداد، ج ۲، ص ۵۷؛ شرح لمعه، ج ۱، ص ۱۰۸؛ ریاض المسائل، ج ۲، کتاب القضاء.

۲- الوسائل، ج ۶، ص ۱۴۸، ریاض المسائل، ج مذکور، جواهر الکلام ج ۴۰، ص ۱۶۴، عروة الوثقی آیه الله طباطبائی یزدی، ج ۳، ص ۵۱.

۳- الروضة البهیة (شرح لمعه) شهیدثانی، ج ۱، ص ۲۰۸؛ ریاض المسائل، سید علی طباطبائی، ج و باب مذکور؛ جواهر الکلام نجفی، ج ۴۰، ص ۱۶۸؛ عروة الوثقی ج ۳، ص ۵۴ و جامع المدارك خوانساری، ج ۶، ص ۲۴-۲۵.

نظر اهل سنت :

اما علماء اهل سنت، آنان نیز در این مسأله با فقهاء ما همعقیده هستند لیکن در مدت این نوع حبس، اختلاف کرده‌اند.

مالك^۱ و شافعی^۲، حدی برای آن قائل نشده و گفته‌اند: حبس مدیون ادامه می‌یابد تا حق مردم را بدهد و با اعسار (ناتوانی مالی) او، کشف و معلوم گردد و چون نزد حاکم «اعسار» او، ثابت شد، دیگر حبس، جایز نیست و باید او را رها کند، بدلیل قول خدای عزوجل :

وان كان نوعسرة فنظرة الى ميسرة البقره / ۲۸۰».

فقیه حنبلی ابن‌قدامة، در کتاب المغنی^۳ پس از تأیید این قول می‌نویسد: اکثر علماء بلاد و قضات که آراء آنان را ضبط کرده‌ایم، رأیشان بر حبس مدیون، بوده و بعضی چون شریح و شعبی و لیث بن سعد، گفته‌اند: باید اموال او را بین طلبکاران تقسیم کرد و حبس او جایز نیست.

و کاشانی حنفی در کتاب بدائع الصنائع^۴ می‌نویسد: اگر وضع مدیون بلحاظ یسار و اعسار، بر قاضی مشتبه و مجهول باشد و طلبکاران، حبس مدیون را خواستار شوند، قاضی باید او را حبس و در مورد وضع مالی (غنا و فقر) او تحقیق کند و بعد از يك ماه یا دو ماه یاسه‌ماه، حقیقت حال وی، روشن خواهد شد و در صورت ثبوت اعسار، باید از حبس آزاد شود، اما طلبکاران می‌توانند ملازم و مراقب او باشند. و در کتاب الهدایة^۵ می‌نویسد: حبس مدیون بدان منظور است که اگر اموالش را مخفی کرده ظاهر کند و مدت این حبس، بنابر روایتی، دوماه و یا سه ماه و طبق روایت دیگر، يك ماه یا چهار ماه تا شش ماه تعیین شده است، اما قول صحیح این است که تقدیر آن را به رأی قاضی، موکول نمائیم بدلیل اختلاف احوال اشخاص.

۲- مورد دیگر حبس تعزیری در صحیحۀ زراره، آمده است بدین تعبیر: «عن ابی جعفر (ع)، قال: كان علی (ع) لا یحبس فی السجن الاثلاثة: الغاصب

۱- المدونة الكبرى مالکبن انس، ج ۱۳، ص ۵۴.

۲- مختصر المزنی در حاشیة کتاب الام، ج ۲، ص ۲۲۲، و نیز رجوع شود به کتاب

مغنی المحتاج شریینی، ج ۲، ص ۱۵۶.

۳- ج ۴، ص ۴۵۰.

۴- ج ۷، ص ۱۷۳.

۵- رشدانی مرغینانی، ج ۳، ص ۷۷.

و من اکل مال الیتیم ظلماً و من اؤتمن علی امانه فذهب بها^۱.
حضرت علی (ع) حبس نمی‌کرد در زندان مگر سه نفر را، غاصب و کسی که مال یتیم را از روی ظلم خورده، و خائن در امانت.
و چون حکم حبس، منحصر به موارد مذکوره نیست لذا شیخ طوسی در مقام توجیه این خبر، میفرماید:

احتمال می‌رود که مراد از آن، حبس برسبیل عقوبت و یا حبس طولانی باشد^۲.
و میرزای قمی در کتاب جامع‌الشتات^۳ می‌نویسد: من از این روایت چنین می‌فهمم: امکان دارد آنچه به‌موارد سه‌گانه تخصیص شده، الحبس می‌السجن (زندانی کردن) باشد نه مطلق حبس، چون حبس اعم از سجن است و بعد می‌افزاید آنچه ما در توجیه خبر مورد بحث، گفتیم مناسب (موافق) است با کلام شیخ طوسی. و بعضی از فقهاء، «حصر» مستفاد از این روایت را مخالف مشهور بلکه مخالف اجماع دانسته‌اند^۴.

لیکن شیخ محمد جواد مغنیه معتقد است: در صورت صحت این روایت مقصود از آن، حبس تعزیری است^۵.

۳- مورد دیگر حبس تعزیری در کتاب‌الوسائل^۶ والوافی^۷ چنین آمده است:
عن علی (ع) «قال: يجب علی الامام ان يحبس الفساق من العلماء والجهال من الاطباء والمغالیس من الاکریاء».

برامام واجب است که سه‌گروه را زندانی کند، عالمان فاسق، طبیبان جاهل، و مفلسانی که (در دادن حق مردم) مامله و تأخیرکنند.

در کتاب مجمع‌البحرین و نیز الوافی^۸ نوشته شده: «اکریاء» (جمع کری).

۱- الوسائل شیخ حرعاملی، ج ۱۸، ص ۱۸۱؛ الوافی فیض‌کاشانی، ج ۲، ص ۱۵۸.

۲- الاستبصار فیماختلف من الاخبار، ج ۳، ص ۴۷.

۳- ص ۲۳۶.

۴- جواهرالکلام شیخ محمدحسن نجفی، ج ۴۰، ص ۱۶۵؛ جامع‌المدارک آیه‌الله خوانساری،

ج ۶، ص ۲۵.

۵- فقه‌الامام جعفر الصادق (ع) ج ۶، ص ۳۴۵.

۶- شیخ حرعاملی، ج ۱۸، ص ۲۲۱.

۷- فیض‌کاشانی، ج ۲، ص ۱۵۸.

۸- ج ۲، ص ۱۵۸.

کسانی هستند که در دادن اموال و حقوق مردم، دفع الوقت و تأخیر می کنند. زیرا «اکراء» بمعنی تأخیر و اطاله است.^۱

واحد احتمال دیگر در تفسیر «اکریاء» این است که از «کری» بمعنی خواب و سستی باشد.

شاهد این تفسیر آن است که در کتب لغت مانند نهاییه ابن اثیر و لسان العرب، «کری» بمعنی «نوم و نعاس» آمده ولذا چنانکه استاد شیخ محمد جواد مغنیه^۲ معتقد شده، ممکن است مراد از «المغاليس من الاکریاء» تهیدستان تبلی باشند که تن دگر کار نمی دهند. چنین اشخاص هم بدستور امام، بعنوان تعزیر، حبس می شوند.

ج - حبس ضامن :

مواردی از حکم حبس ضامن، در مبحث کفالت، مطرح شده است بدین ترتیب:

۱- هرگاه شخصی کفیل دیگری شود، یعنی ملتزم و متعهد گردد، مثلاً مدیونی یا مجرمی را در وقت معین یا هرزمانی که صاحب حق، بخواهد احضار نماید. چنانچه از احضار و تسلیم و در موقع مقرر، امتناع ورزید مکفول له (صاحب حق)، می تواند حبس او را از حاکم بخواهد و حاکم کفیل را حبس می کند تا اینکه یا مکفول را راحضر کند یا حقی را که بر ذمه او است اداء نماید (اگر ادای آن بوسیله کفیل، امکان پذیر باشد مثل دین). البته تخییر بین احضار و اداء حق، قول شیخ طوسی^۳ و جماعتی از جمله محقق حلی^۴ و علامه حلی^۵ و شهید اول^۶ و صاحب جواهر^۷ می باشد. و بعضی از فقهاء، مانند شهید ثانی^۸ و فیض کاشانی^۹ و صاحب ریاض^{۱۰}، احضار مکفول را

۱- رجوع شود به القاموس فیروزآبادی، و لسان العرب ابن منظور والنهاية ابن اثیر، ذیل

«کری».

۲- فقه الصادق، ج ۶، ص ۳۴۵.

۳- النهایة، ص ۳۱۵.

۴- شرایع الاسلام، ص ۱۲۹.

۵- ارشاد الاذهان الی احکام الایمان، تحریر الاحکام، علامه حلی، ص ۲۲۵.

۶- الروضة البهیة (شرح لمعه)، ج ۱، ص ۳۲۷.

۷- جواهر الکلام، ج ۲۶، ص ۱۹۰.

۸- شرح لمعه، ج و ص مذکور.

۹- مفاتیح الشرائع ج ۳، ص ۱۲۵.

۱۰- ریاض المسائل (شرح مختصر نافع)، ج ۱، کتاب الضمان.

در صورت امکان، واجب تعیینی دانسته‌اند.

و اگر ادای حق از جانب کفیل امکان‌پذیر نبود، مثل قصاص و زوجیت، حاکم او را بر احضار و تسلیم مکفول، ملزم می‌کند و حبس و عقوبت وی جایز است. و در صورت عدم امکان احضار، چنانچه برای حق، بدلی متصور باشد مثل دیه در قتل، ادای آن بر کفیل، واجب است.

بنوشته صاحب ریاض^۱ اصل در این مسأله، اخبار معتبره مستفیضه است از جمله آنها خبر عمار است از حضرت صادق (ع) بدین عبارت:

«اتی امیرالمومنین (ع) برجلٍ تکفل بنفس رجلٍ فحبسه وقال: اطلب صاحبک» مردی را نزد امیرالمومنین (ع) آوردند که از شخصی کفالت کرده بود. حضرت او را حبس کرده و فرمود: باید صاحب (دوست) خود را طلب کنی و بیاوری.

و نیز خبر «أصبغ بن نباته» بدین صورت: «قضى امیرالمومنین (ع) فی رجلٍ تکفل بنفس رجلٍ، ان یحبس وقال له اطلب صاحبک». و بالاخره اخبار دیگری قریب بدین مضمون که در کتاب الوسائل^۲ نقل شده است.

نظر اهل سنت:

ابن رشد در کتاب بدایة المجتهد^۳ می‌نویسد: اگر متحمل عنه (مکفول) غائب باشد، حکم حمیل (کفیل) بین فقهاء، مورد بحث و اختلاف است و در این مسأله آراء متفاوت ابراز شده. وی سپس به بررسی اقوال مسأله پرداخته و مبادرت به استدلال می‌کند اهم اقوالی که ابن رشد ذکر می‌کند دو قول ذیل است:

قول اول این است که بر کفیل لازم است که مکفول را حاضر نماید و یا غرامت بدهد مالک و اصحاب او و اهل مدینه، چنین معتقد شده‌اند.

قول دوم این است که کفیل محبوس می‌گردد تا مکفول (غائب) را بیاورد و یا اینکه علم به موت مکفول پیدا شود و این قول، نظر ابوحنیفه و اهل عراق است. و در

۱- ریاض المسائل سیدعلی طباطبائی، ج ۱، کتاب الضمان.

۲- شیخ حرعاملی، ج ۱۳، ص ۱۵۶. و نیز رجوع شود به کتاب مفاتیح الشرائع

فیض کاشانی، ج ۳، ص ۱۵۲، و جواهر الکلام شیخ محمدحسن نجفی، ج ۲۶، ص ۱۸۹.

۳- ج ۲، ص ۲۴۸.

کتاب بدائع الصنائع^۱ همین قول (حبس کفیل) مورد تأیید است.

۲- اگر کسی، قاتلی را از دست ولی دم، قهراً (جبراً) برهاند و آزاد کند، ضامن است و باید او را حاضر کند و به ولی دم، تسلیم نماید. و در صورت عدم امکان احضار، باید دیه مقتول را بپردازد در این مسأله، فقهاء علاوه بر اجماع، به خبر صحیحی استناد کرده‌اند که در آن به حکم حبس، اشاره شده است.

چنانکه در وسائل^۲ آمده: حریر می‌گوید: از حضرت صادق (ع) سؤال کردم در مورد مردی که دیگری را عمداً کشته و پس از طرح دعوی، والی او را به دست اولیاء مقتول، سپرده بود تا قصاص کنند، پس گروهی هجوم برده و او را از دست اولیاء رهانیدند.

امام (ع) فرمود: رای من این است: آنهایی که قاتل را از دست اولیاء مقتول رهانیده‌اند، باید محبوس گردند تا قاتل را بیاورند و تحویل دهند. سؤال شد: اگر در حالیکه آنان در زندانند، قاتل بمیرد تکلیف چیست؟ امام فرمود: اگر قاتل مرد، آنها باید مشترکاً به اولیاء مقتول، دیه دهند.

د - حبس متهم :

در رابطه با حبس متهم برای تحقیق در کتاب وافی^۳ و وسائل^۴ خبری بدین مضمون نقل شده است.

السکونی عن ابی‌عبدالله (ع): أن النبی (ص) کان یحبس فی تهمة الدم ستة ایام فان جاء اولیاء المقتول ببینه، ثبت والاخلى سبيله».

حضرت صادق (ع) فرمود: نبی اکرم (ص) شخص متهم به قتل را شش روز حبس می‌کرد، اگر اولیاء مقتول در این مدت، (حجت) بینه می‌آوردند و قتل را ثابت می‌کردند، بمقتضای آن حکم می‌فرمود والا متهم را رها می‌کرد.

۱- کاشانی حنفی، ج ۶، ص ۱۰.

۲- شیخ حرعاملی، ج ۶، ص ۱۶۰، و نیز ج ۱۹، ص ۳۲.

المقتعة شیخ مفید، ص ۸۱۵؛ النهایة، شیخ طوسی، ص ۳۱۵؛ الروضة البهیة (شرح لمعه) شهید ثانی، ج ۱، ص ۳۲۸؛ ریاض المسائل سیدعلی طباطبائی، ج ۱، کتاب الضمان؛ جواهر الکلام شیخ محمدحسن نجفی، ج ۲۶، ص ۱۹۹؛ تحریر الوسیلة حضرت امام خمینی (قدس سره)، ج ۲، ص ۱۸۵؛ فقه الصادق (ع) شیخ محمدجواد مغنیه ج ۶، ص ۳۴۸.

۳- فیض کاشانی، ج ۲، ص ۱۱۳.

۴- شیخ حرعاملی، ج ۱۹، ص ۱۲۱.

گروهی از فقهاء از جمله شیخ طوسی در کتاب النهایه^۱ و قاضی ابن براج در کتاب المذهب^۲ و علامه حلی در کتاب قواعد الاحکام^۳.
بر اساس خبر مزبور، فتوی داده و گفته اند که حبس منہم به قتل در مدت یاد شده جایز است.

وبعضی چون محقق حلی^۴ در این حکم تردید کرده اند.
شهید ثانی در کتاب الروضة البهیة (شرح لمعه)^۵ با اشاره به ضعف سند خبر مذکور بواسطه (اسماعیل بن ابی زیاد) سکونی، میفرماید: این حکم (جواز حبس) تعجیل در عقوبتی است که سبب آن، ثابت نشده باشد. و محدث کاشانی در مفاتیح الشرائع^۶ می نویسد:

«والاصح عدم الحبس قبل ثبوت الحق مطلقاً. لیکن صاحب جواهر^۷ می نویسد: عمل به خبر مذکور، خالی از قوت نیست، چون بوسیله جمعی از فقهاء مورد تأیید قرار گرفته، و بر قبول روایات سکونی (اسماعیل بن ابی زیاد)، هم حکایت اجماع شده است^۸ و بدینجهت می توان به آن اطمینان کرد.

بعلاوه مورد حکم از مواردی است که احتیاط در آن مطلوب می باشد. و نیز در تحریر الوسیله^۹ پس از طرح مسأله، حکم مزبور (جواز حبس) مورد تأیید و تصدیق، قرار گرفته است.

۱- رجوع شود به مجموعه الجوامع الفقیهة، ص ۴۰۳.

۲- ج ۲، ص ۵۰۳.

۳- ص ۲۶۰.

۴- شرائع الاسلام ص ۳۷۴.

۵- ج ۲، ص ۳۴۰.

۶- ج ۲، ص ۱۲۴ و نیز رجوع شود به کتاب جامع المدارك آية الله خوانساری، ج ۷،

ص ۲۴۸.

۷- شیخ محمد حسن نجفی، ج ۴۲، ص ۲۷۶.

۸- برای اطلاع بیشتر در مورد اسماعیل بن ابی زیاد سکونی، رجوع شود به کتاب مستدرک

الوسائل، میرزا حسین نوری طبرسی، ص ۵۷۵.

۹- حضرت امام خمینی (قدس سره)، ج ۲، ص ۶۶۲.

«منابع و مأخذ»

- ١- الاحكام السلطانية والولايات الدينية. على بن محمد بن حبيب البصرى البغدادى الماوردى، ٤٥٠ هـ، مطبعة البابى الحلبي، بمصر ١٣٩٣ هـ.ق.
- ٢- ارشاد الانهان الى أحكام الايمان، علامه حلى (حسن بن يوسف بن مطهره) چاپ سنگى.
- ٣- الاستبصار فيما اختلف من الاخبار شيخ الطائفة، ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسى، دارالتعارف، ١٣٩٠ هـ.ق.
- ٤- كتاب الام ابو عبد الله محمد بن ادريس الشافعى، برواية الربيع بن سليمان المرادى، المطبعة الكبرى الاميرية ببولاق، مصر ١٣٢٢ هـ.
- ٥- الانتصار السيد الشريف المرتضى علم الهدى (على بن الحسين الموسوى ٤٣٦ هـ) المطبعة الحيدرية فى النجف الاشرف ١٣٩١ هـ.ق.
- ٦- بدايع الصنائع فى ترتيب الشرائع علاء الدين ابوبكر بن مسعود الكاشانى الحنفى ٥٨٧ هـ. مطبعة الجمالية، مصر ١٣٨٢ هـ.ق.
- ٧- البحر الزخار الجامع لمذاهب علماء الامصار احمد بن يحيى بن المرتضى المتوفى، ٨٤٠ هـ، مكتبه الخانجى، مصر.
- ٨- بداية المجتهد ونهاية المقتصد القاضى ابو الوليد، محمد بن احمد بن رشد القرطبى الاندلسى الشهير (بابن رشد الحفيد) ٥٩٥ هـ، دارقهرمان استانبول، ١٩٨٥ م.
- ٩- تاج العروس (شرح القاموس) السيد محمد مرتضى الزبيدى بيروت، ١٣٨٦ هـ.ق.
- ١٠- تحرير الاحكام حسن بن يوسف بن مطهر الحلى، چاپ سنگى، ١٣١٤ هـ.ق.
- ١١- تحرير الوسيلة حضرت امام خمينى (قدس سره)، مطبعة الآداب فى النجف الاشرف، ١٣٨٧ هـ.
- ١٢- تنوير الحوالك (شرح موطاء مالك بن انس) جلال الدين عبدالرحمن السيوطى الشافعى، مطبعة محمد على صبيح، مصر ١٣٠٣ هـ.ق.
- ١٣- جامع الشتات ميرزا ابوالقاسم القمى، چاپ سنگى، ١٣٢٤ هـ.ق.
- ١٤- جامع المدارك (فى شرح المختصر النافع) آية الله الحاج السيد احمد الخوانسارى، موسسه اسماعيليان، قم، ١٣٦٤.
- ١٥- جواهر الكلام، (فى شرح شرائع الاسلام)، شيخ محمد حسن النجفى، دار احياء التراث العربى، بيروت ١٩٨١، م.

- ١٦- الجوامع الفقیهیه لجماعة من الارکان وعدة من الاعیان، چاپ سنگی، ١٢٧٦ هـ.ق.
- ١٧- حاشیة ردالمختار محمد امین الشهیر بابن عابد بن علی الدرالمختار: شرح تنویر- الابصار، فی فقه مذهب ابی حنیفة النعمان، مطبعة مصطفى البابی الحلبي، مصر، ١٣٨٦ هـ.ق.
- ١٨- (کتاب) الخلاف، شیخ الطائفة محمد بن الحسن الطوسی، مطبعة تابان، تهران، ١٣٨٢ هـ.ق.
- ١٩- الروضة البهیة (شرح لمعه)، شهید ثانی (زین الدین علی بن احمد عاملی) ١٣١٠ هـ.ق.
- ٢٠- ریاض المسائل فی تحقیق الاحکام بالدلائل (شرح المختصر النافع) سید علی بن محمد علی طباطبائی، چاپ سنگی، ١٢٧٢ هـ.ق.
- ٢١- شرائع الاسلام ابوالقاسم نجم الدین جعفر بن حسن بن سعید حلّی (محقق حلّی)، المكتبة العلمیه الاسلامیه، ١٣٧٧ هـ.ق.
- ٢٢- الصحاح، تاج اللغة وصحاح العربیة اسماعیل بن حماد الجوهري، دارالکتاب العربی بمصر.
- ٢٣- العروة الوثقی آية الله سید محمد کاظم طباطبائی الیزدی - مطبعة الحیدری، تهران ١٣٧٧ هـ.
- ٢٤- فرهنگ دکتر محمد معینی.
- ٢٥- فقه الامام جعفر الصادق (ع) شیخ محمد جواد مغنیه، دارالجواد، بیروت ١٤٠٢ هـ.ق.
- ٢٦- القاموس المحيط ابوطاهر محمد بن یعقوب الیروز آبادی الشیرازی.
- ٢٧- قواعد الاحکام فی معرفة الحلال والحرام، حسن بن یوسف بن مطهر حلّی (علامه حلّی)، چاپ سنگی بدون تاریخ چاپ.
- ٢٨- الکافی ثقة الاسلام، محمد بن یعقوب کلینی.
- ٢٩- کنز العرفان فی فقه القرآن الشیخ جمال الدین المقداد بن عبدالله السیوری المكتبة المرتضویه، ١٣٤٣ ش.
- ٣٠- لسان العرب محمد بن مکرم بن منظور الافریقی المصری.
- ٣١- مبانی تکملة المنهاج آية الله السيد ابوالقاسم الموسوی الخویی، مطبعة الاداب - النجف الاشرف، ١٩٧٦ م.
- ٣٢- المسبوط شمس الدین، ابوبکر محمد بن ابی سهل السرخسی، مطبعة السعادة، مصر.
- ٣٣- مجمع البحرين الشیخ فخر الدین الطریحی، تبریز، ١٣٢١ هـ.ق.

- ۳۴- مختصرالمزنى (اسماعيل بن يحيى) (المزنى الشافعى المتوفى ۱۲۶۴ هـ. در حاشيه كتاب الام، المطبعة الاميرية سبواق مصر، ۱۳۲۱ هـ. دارالاسلام، بيروت)
- ۳۵- المدونة الكبرى مالك بن انس أصبى، رواية سخنون بن سعيد التنوخى مطبعة السعادة، مصر ۱۳۲۳ هـ. دارالاسلام، بيروت)
- ۳۶- مسالك الافهام (شرح شرائع الاسلام) زين الدين على بن احمد عاملى (شهيد ثانى)، چاپ سنگى، ۱۳۸۲ هـ. ق.
- ۳۷- مستدرک الوسائل حاج ميرزا حسن نورى طبرسى، مؤسسۀ اسماعيليان، قم.
- ۳۸- المصباح المنير فى غريب الشرح الكبير للرافعى احمد بن محمد بن على المقرئ الفيومى، دار الهجرة، ايران، قم، ۱۴۰۵ هـ.
- ۳۹- المغنى عبدالله بن احمد بن قدامة المقدسى (شرح مختصر ابى القاسم الخرقى دار المنار، ۱۳۶۷ هـ. ق.
- ۴۰- مغنى المحتاج الى معرفة معانى الفاظ المنهاج الشيخ محمد الشربينى الخطيب (المنهاج لابى زكريا يحيى بن شرف النووى). مطبعة البابى الحلبي، مصر ۱۳۵۲ هـ. ق.
- ۴۱- مفاتيح الشرائع محمد بن مرتضى، المدعو بمحسن والمشتهر بالفيض الكاشانى، مجمع الذخائر لاسلامية، قم ۱۴۰۱ هـ. ق.
- ۴۲- المقنعة ابو عبدالله محمد بن النعمان المقلب بالشيخ المفيد مؤسسۀ النشر الاسلامى، ۱۴۱۰ هـ. ق.
- ۴۳- المنجد فى اللغة والاعلام لويس معلوف.
- ۴۴- منتهى الارب فى لغة العرب عبدالرحمن ابن عبدالكريم صفى پور، چاپ اسلاميه، ۱۳۷۷ هـ.
- ۴۵- المهذب فى فقه الشافعى ابواسحاق ابراهيم بن يوسف الفيروز آبادى الشيرازى، چاپ سورآبایا - اندونيسيا.
- ۴۶- المهذب القاضى عبدالعزيز بن البراج الطرابلسى، المتوفى ۴۸۱ هـ. مؤسسۀ النشر الاسلامى، قم ۱۴۰۶ هـ. ق.
- ۴۷- النهاية فى غريب الحديث والاثرا السيد محمد الجزرى ابن الاثير، مؤسسۀ اسماعيليان، قم ۱۳۶۴ هـ.
- ۴۸- النهاية فى مجرد الفقه والفتاوى، شيخ الطائفة (محمد بن حسن الطوسى) انتشارات قدس محمدى، قم.
- ۴۹- الوافى محمد محسن بن المرتضى المشتهر بالفيض الكاشانى، مكتبة آية الله المرعى

النجفى، قم ١٤٠٤ هـ.ق.

- ٥٠- وسائل الشيعة الى تحصيل مسائل الشريعة الشيخ محمد بن الحسن الحر العاملى المتوفى ١١٠٤ هـ، دار احياء التراث العربى، بيروت.
- ٥١- الهداية (شرح بداية المبتدى) كلاهما تاليف ابى الحسن على بن ابى بكر بن عبد الجليل الرشدانى المرغينانى المتوفى ٥٩٣ هـ، فى الفقه على مذهب ابى حنيفة، مطبعة البابى الحلبي، مصر ١٣٥٥ هـ.